




بررسی تفصیلی معنای اطلاق در ولایت مطلقه فقیه

احسان منیعی  * | دانشجوی دکتری رشته انقلاب اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، تهران، ایران.

چکیده

اشتراک لفظی واژه اطلاق در ادبیات، حقوق و فقه، موجب برداشت‌های نادرستی در فهم عبارت ولایت مطلقه فقیه شده است. در این مقاله ضمن ارائه تبیین صحیح اصطلاحات متشابه، به بررسی وظایف و شئون فقیه جامع‌الشرایط، در عصر غیبت پرداخته می‌شود تا از رهگذر آن، کمیت و کیفیت اختیارات وی در بستر عقل و شرع مورد واکاوی قرار داده شود و نتیجه می‌گیریم که گستردگی حیطه اختیارات فقیه در امور اجرایی و حکومت‌داری، جزء لوازم عقلی حاکمیت به شمار رفته و اساساً این اختیارات فراوان، به‌عنوان ابزاری برای تحقق اهداف و وظایف حکومت می‌باشد که عدم وجود آن، نهاد حکومت را به عنصری بی‌ثمر و بی‌خاصیت تبدیل می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ولایت مطلقه فقیه، مطلقه، فقیه، دیکتاتوری، اختیارات، وظایف، امور حسبیه، قانون اساسی، مصلحت.

مقدمه

ولایت فقیه که حق ویژه فقها در رابطه با کشورداری و حکومت بر جامعه دینی تعریف می‌شود به‌عنوان طرحی برای حکمرانی در دوران غیبت حضرت حجت (عج)، در طی سده‌های اخیر با رویکردهای مختلفی همراه بوده است. گفتمان ولایت فقیه به‌عنوان هسته اصلی نظام جمهوری اسلامی از ابتدا تاکنون از زوایای مختلف محل انتقادات علمی گوناگون قرار گرفته و نیاز فراوانی به توسعه و گسترش فعالیت‌های علمی و پژوهشی در راستای پاسخگویی به شبهات و ترویج گسترده آن در سطوح گوناگون جامعه احساس می‌شود. همچنین مبحث ولایت فقیه به‌عنوان موضوعی میان‌رشته‌ای و فراگیر که از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است را نمی‌توان به بهانه‌ی تکراری بودن، یا در اولویت نبودن از اهمیت آن کاسته، بلکه به نظر می‌رسد با توجه به رویگردانی گسترده مردم جهان از فلسفه‌ها و مکاتب سیاسی دنیای غرب و عطش شدید آن‌ها جهت فهم و درک نظام سیاسی اسلام؛ معرفی دوگانه‌ی تلفیق‌شده‌ی اسلام-سیاست و ثمره‌ی آن (ولایت فقیه) به‌عنوان رکن اصلی جامعه الهی، ضروری به نظر می‌رسد.

علاوه بر این اصلی‌ترین میدان نزاع در موضوع ولایت فقیه نیز، بحث دایره اختیارات و وظایف فقیه می‌باشد که وجه اصلی اختلافات علما و فقها از ابتدای دوران غیبت کبری بوده و با شکل‌گیری انقلاب اسلامی، بستری جدید برای رویارویی عینی نظریه‌پردازان دینی با مسائل و مشکلات حکومت‌داری فراهم کرده است.

یکی از سؤالات مهم در فلسفه سیاسی جمهوری اسلامی ایران که به‌عنوان یک شبهه رایج تبدیل شده است، معنای واژه اطلاق در عبارت «ولایت مطلقه فقیه» - در اصل ۵۷ قانون اساسی - می‌باشد و اینکه این واژه چه گستره و حدی از اختیارات و وظایف را برای فقیه جامع‌الشرایط ثابت می‌کند. آیا محدوده اختیارات فقیه جامع‌الشرایط و قلمرو ولایت وی، مقید به حدود و ضوابط خاصی می‌باشد یا اینکه در همه‌ی حوزه‌های حکومتی و مطلق احکام دین حق تصرف و ولایت دارد؟ آیا حیطه اختیارات وی صرفاً در ناحیه احکام اولی و ثانوی دوران دارد یا شامل احکام حکومتی و ولایی نیز می‌شوند؟ این موضوع که محل اصلی نزاع در این مقاله می‌باشد، منشأ توهم بسیاری از دانشمندان معاصر شده است

به طوری که فکر می‌کنند واژه اطلاق موجود در این عبارت، گویای شباهت حکومت اسلامی با حکومت‌های دیکتاتوری و یا نسخه‌بدل حکومت بی‌مبالات سکولار می‌باشد. این افراد با تلقی نادرست از این واژه، ولی فقیه را بالاتر از خود دین و قوانین شریعت پنداشتند و در مقام نقد چنین مطلبی قرار گرفته‌اند.

ما در این مقاله، در مقام پاسخگویی به این مسئله، با تنظیم سه بخش، در ابتدا ضمن تبیین صحیح واژه ولایت و کاربرد عرفی و اصطلاحی آن، فهم نادرست برخی از محققین را از این مطلب مورد خدشه قرار می‌دهیم. در بخش دوم ضمن پردازش معنای واژه «مطلقه» به حسب معنای لغوی و اصطلاحی آن در حقوق اساسی و فقه، به طرح نزاع مذکور خواهیم پرداخت و در ادامه با بیان ۸ گفتار ذیل این بخش، در صدد نقد و بررسی اشکال مزبور و پاسخ به چرایی گستردگی اختیارات ولی فقیه جامع‌الشرایط بر خواهیم آمد. از جمله مباحثی که در نقد دیدگاه استبدادی بودن ولایت مطلقه فقیه بدان اشاره خواهیم کرد، بحث تناسب اهداف و وظایف با اختیارات است. همچنین بررسی عنصر مصلحت به عنوان مدار اصلی احکام حکومتی و تأثیرگذاری اختیار مبنای انتخاب یا انتصاب در شکل‌دهی حیطه اختیارات فقیه نیز صورت خواهد گرفت. در ادامه ضمن اشاره به مبانی ولایت مطلقه از دیدگاه امام خمینی (ره) به پردازش این مطلب در قانون اساسی جمهوری اسلامی خواهیم پرداخت.

لازم به ذکر است پیش‌فرض‌های ما در این مقاله به‌قرار ذیل می‌باشند:

- ۱- عدم تفکیک اسلام، از سیاست مدنظر ما است.
- ۲- وجود یک اندیشه سیاسی کارآمد در اسلام.
- ۳- ولایت تکوینی، تشریحی و سیاسی پیامبر (ص) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام).
- ۴- ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت.

بخش اول: مفهوم ولایت

واژه ولایت علاوه بر معانی دوست، یاور و محبت (فیروزآبادی، قاموس المحيط، ج ۴، ص ۵۸۳) و، دلالت واضحی بر دو معنای «سلطنت و چیرگی» و «رهبری و حکومت» دارد

(همان، ص ۵۸۳؛ فیومی، احمد بن محمد بن علی المقری، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۷۲؛ احمد بن فارس زکریا، معجم مقاییس اللغه، ج ۶، ص ۱۴۱؛ زبیدی، سید مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲۰، ص ۳۱۰؛ بندر بیگی، محمد، المنجد فی الغه، ج ۲، ص ۲۲۳۰) تا جایی که برخی از اساس، سایر معانی را منکر شده‌اند و آن را صرفاً منحصر در سرپرستی و داشتن حق تصرف قلمداد کرده‌اند.

فِيظَهْرُ مِنَ الْجَمِيعِ، أَنَّ التَّصْرَفَ مَاخُوذٌ فِي مَفْهُومِ الْكَلِمَةِ. فَمَا فِي بَعْضِ الْكَلِمَاتِ مِنْ تَفْسِيرِ الْوَلَايَةِ بِخُصُوصِ الْمَحَبَّةِ مِمَّا لَا يُمْكِنُ مَسَاعَدَةُ عَلَيْهِ (منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامی، ج ۱، ص ۵۵؛ حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۱۴-۳۰).

علامه امینی در کتاب شریف الغدیر ضمن شمردن معانی مختلف واژه ولایت و اشاره به مشترک معنوی بودن این واژه، موضوع له آن را اولویت در تصرف می‌داند و بیان می‌دارد که معانی دیگر نسبت به آن سنجیده می‌شوند. (همان، ص ۱۴-۳۰؛ امینی، عبد الحسین، الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۰)

در این گفتار نیز منظور ما از این واژه همین معنای زمامداری، حکومت‌داری و سرپرستی جامعه اسلامی می‌باشد؛ اما متأسفانه بعضی از محققین معاصر با غفلت از استعمالات مختلف و عدم توجه به معنای لغوی آن، از اساس منکر استفاده از واژه ولایت توسط فقهای سده‌های گذشته در معنای کشورداری و زمامداری سیاسی شده است و کاربرد آن را صرفاً در مورد امور محجورین، مجنونین، غائبین، ایتم و می‌پندارد:

از نقطه نظر تاریخی نیز ولایت به مفهوم کشورداری به هیچ وجه در تاریخ فقه اسلامی مطرح نبوده است و این مطلب نزد احدی از فقهای شیعه و سنی مورد بررسی قرار نگرفته است که فقیه علاوه بر حق فتوا و قضا، بدان جهت که فقیه است، حق حاکمیت و رهبری بر کشور یا کشورهای جهان را داشته باشند.

دکتر حائری یزدی در کتاب حکمت و حکومت، ولایت را حق تصرف ولی امر در اموال و حقوق اختصاصی شخص مولی علیه معرفی می‌کند و با تبیین اقتضائات کشورداری

و حکومت، اساساً چنین مضمونی از ولایت را در مسائل جمعی و امور مملکتی تحقق‌ناپذیر می‌داند (حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، ص ۲۲۰).

شاید بتوان گفت ولایت که مفهوماً به سلب هر گونه حق تصرف از شخص مولی‌علیه و اختصاص آن به ولی امر تفسیر می‌شود، اصلاً در مسائل جمعی و امور مملکتی تحقق‌ناپذیر است زیرا ولایت یک رابطه قیومیت میان شخص ولی و شخص مولی‌علیه است و این رابطه میان شخص و جمع امکان‌پذیر نیست (همان، ص ۲۲۱).

لکن مخدوش بودن این سخن با مراجعه به آراء و اقوال فقهای شیعه در ادوار مختلف کاملاً واضح می‌شود و بسیار جای تعجب دارد که ایشان چگونه از کثرت استعمال این واژه در معنای حکومت‌داری و سیاست‌ورزی در کتب مختلف فقهی طی ادوار گوناگون تاریخ فقه چشم‌پوشی می‌کنند و با ملازم انگاشتن ولایت با قیومیت بر ایتمام و محجورین و اموال آنها و همچنین با ذکر مصادیق استعمالات این واژه در خصوص ولایت داشتن فقیه بر تجهیز و شستشوی اموال فاقد وصی و ولایت بر بردگان و...، به عدم ظرفیت استفاده این واژه در معنای مدیریت سیاسی و اجتماعی اشاره می‌کند غافل از آن‌که:

اولاً تفحص در آراء فقهای طی قرون مختلف نشان می‌دهد که قیومیت، صرفاً به عنوان یکی از اقسام ولایت به شمار می‌رود (مجله حکومت اسلامی، شماره ۹، پاییز ۷۷، مفهوم ولایت فقهی، ص ۴۷) و در ابواب مختلف دیگر سایر اقسام اشاره شده است (همان، ص ۴۸ و ۴۹). لذا در نظر گرفتن نسبت تساوی بین این دو مفهوم نادرست می‌باشد.

ثانیاً مقتضای این دیدگاه این است که دلالت آیه شریفه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون»، (مائده، آیه ۵۵) و همچنین حدیث متواتر «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۸۱؛ موسوی نیشابوری، میر حامد حسین، عباقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱، ص ۸؛ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۲، ترجمه صادق حسن زاده، ص ۱۴) را که به نظر قاطبه‌ی علما و فقهای شیعه در معنای سرپرستی جامعه‌ی اسلامی و اولویت در تصرف داشتن به کار می‌رود (طباطبائی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص

۱۳-۲۴) را نفی کنیم؛ در صورتی که بطلان آن کاملاً واضح است (همان). اگر این آیات و روایات پیامشان این است که امیر المومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) که سرپرست شما خدا و رسولش و امام علی (علیه السلام) است، واضح است که این مطلب برای فرزندانگن و مومنان و ذوی العقول بیان شده است نه محجورین و مجانین (بهداروند، محمد مهدی، حکومت حکیمانه، ص ۸۸).

ثالثاً تتبع در استعمالات عُرفی این واژه در کتب اصیل زبان عربی گواه این مدعا است که رایج‌ترین وجه استعمال واژه ولایت در همان معنای موردنظر یعنی سرپرستی جامعه و حکومت‌داری و زمامداری است. برای مثال ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه واژه ولایت را برای معرفی حاکمان و خلفای بعد از عصر نبی (ص) برگزیده است (دینوری، ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۸؛ همان، ج ۲، ص ۳۹، ۷، ۱۴۱، ۱۴۲). او می‌گوید ولایت عمرین خطاب، ولایت هشام بن عبدالملک، ولایت حجاج، ولایت ولید. طبری و ابن کثیر هم که از مورخان بزرگ به شمار می‌آیند در بررسی احوالات حکام مختلف و حوادث مربوط به دوره سلطنت هریک از آنها، مکرراً واژه ولایت را استفاده می‌کنند و می‌گویند ولایت مروان بن محمد، ولایت عبدالله بن عامر.

رابعاً جستجو در متون فقهی علمای سده‌های گذشته به‌خوبی نشان می‌دهد که در اندیشه فقهای ادوار مختلف، واژه ولایت علاوه بر معنای افتاء و قضاء در معنای سرپرستی و حکمرانی نیز استفاده شده است.

پذیرش ولایت در قضاء یا سیاست یا جمع‌آوری مالیات یا دستگیری ناتوان‌ها و محافظت از اطفال و مانند آن از جانب سلطان عادل یا نایب او نه تنها جائز است بلکه اولی نیز می‌باشد، زیرا نوعی یاری در نیکی و پرهیزکاری است. چه بسا خدمت به امام و امثال آن برای برخی از افراد جامعه و جوب عینی پیدا کند.

لذا با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان عدم صحت دیدگاه دکتر حائری را در این زمینه نتیجه قطعی گرفت.

بخش دوم: مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه فقیه

اطلاق علاوه بر معنای لغوی آن که به معنای ارسال، شیوع، رها و بدون قید می‌باشد (جمعی از محققین، فرهنگ نامه اصول فقه، ص ۲۲۴)، دارای معانی فقهی و اصطلاحی^۱ نیز می‌باشد. در حقوق اساسی و علوم سیاسی استفاده از واژه اطلاق ذیل حکومت به معنای سلطنت مطلقه^۲ و حکومت خودکامه می‌باشد (لنگرودی، جعفر، مبسوط در ترمینولوژی علم حقوق، ج ۳، ص ۱۷۵۹) که در آن حوزه اختیارات حاکم، مشروط به حدود خاصی نیست و کاملاً شاکیه حکومت‌های دیکتاتوری را دارا می‌باشد که حاکم در مقام اجرا بنا به خواسته و میل خود تصمیم‌گیری می‌کند و مرجعی برای کنترل وی نمی‌کشد.

در تعریف حکومت‌های دیکتاتوری گفته شده است که دیکتاتوری عبارت است از به دست گرفتن اقتدار فوق قانون توسط رئیس دولت (همان، ص ۱۷۵۷؛ عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، ص ۲۸۵).

به نظر می‌رسد تلقی نادرست عده‌ای از متفکرین معاصر از قید اطلاق و به تبع آن خدشه در حیطه اختیارات ولی فقیه، ناشی از چنین تعاریف و توضیحاتی باشد. اینان با گرفتار آمدن در دام اشتراک لفظ، با اخذ به معنای رایج در علم حقوق و سیاست، چنین پنداشته‌اند که دایره اختیارات ولی فقیه، فوق قوانین الهی است و با در نظر گرفتن حقوقی خاص برای ولی فقیه همچون حق طلاق همسران مردم، انحلال مجلس، تغییر شکل نظام و...، به تخطئه نظریه ولایت فقیه می‌پردازند. دکتر مهدی حائری در کتاب حکمت و حکومت می‌نویسد:

ولی امر، نه تنها بر اموال و نفوس مردم حق تصرف بالاستقلال دارد بلکه احکام و دستورات او بر فرامین الهی همچون نماز و روزه و حج و زکات برتر می‌باشد.^۳ ایشان در جای دیگر ضمن رد آرای فقهی مرحوم فاضل نراقی در مورد ولایت فقیه (همان، ص ۲۴۸) به حیطه اختیارات فقیه اشاره می‌کند و می‌گوید:

۱. اطلاق در علم اصول فقه: شمول مستفاد از لفظ به کمک مقدمات حکمت طوری تمامی افراد طبیعت را در بر بگیرد

(فرهنگ نامه اصول فقه، ص ۲۲۴)

تنها فاضل نراقی کمتر از دو قرن پیش به ابتکار این نظریه پرداخت و شعاع حاکمیت و فرمانروایی فقیه را به سوی بی‌نهایت کشانید و فقیه را همچون خداوندگار روی زمین می‌داند (نراقی، مولی احمد، عوائد الایام، مندرج در کتاب رسائل فی ولایه الفقیه، ص ۲۶۷).

در این تفکر به استناد ولایت مطلقه که از نظر شرعی یک فتوای معتبر در قانون اساسی مطرح است، جایی برای آنکه مجلس بتواند به شکل مستقل به تصمیم‌گیری و تصویب مصوبات بپردازد و حتی در برابر نظر مخالف حاکم اسلامی به قانون‌گذاری اقدام نماید، نیست. چه اینکه با توجه به این مبنا، مجلس حق ورود به نهادهایی که مستقیماً تحت نظر رهبری قرار دارند را ندارد. سیطره این دیدگاه فقهی بر فقهای شورای نگهبان موجب آن گردید که منطقه ممنوعه گسترده‌ای برای تقنین و نظارت مجلس ترسیم شود و بسیاری از مصوبات مجلس مخالف شرع و قانون اساسی اعلام گردد (همان، ص ۳۸).

آیت‌الله منتظری با اشاره به گسترده بودن اختیارات ولی فقیه می‌گوید:

لفظ ولایت مطلقه چون موهم ولایت بی‌حد و حصر است، لفظ خوبی نیست و بوی استبداد می‌دهد، خواه ولایت از راه انتصاب باشد یا از راه انتخاب و یا از راه حسبه و قدر متیقن بودن آن و هرگز خداوند برای غیر معصوم جائز الخطا چنین ولایتی را قرار نمی‌دهد و مورد رضایت او هم نیست (منتظری، حسینعلی، نشریه پیام هاجر، شماره ۲۳۶، سال ۷۷، ص ۵۸).

نقد و بررسی

در این قسمت با بیان ۸ گفتار درصدد بررسی حیطه اختیارات ولی فقیه و نقد شبهه استبدادی و فرا دینی بودن حکومت ولایت فقیه هستیم.

گفتار اول: عدم امکان تحقق اشکال حتی برای ائمه اطهار (ع)

بی‌قید و شرط بودن حکومت ولی فقیه مطلبی است فاقد عقلانیت زیرا که چنین چیزی حتی برای خود نبی مکرم اسلام (ص) و ائمه طاهرین (ع) نیز ثابت نمی‌باشد چون که اعمال

ولایت آن‌ها و تصرفاتشان، در صورت عدم وجود ضرورت و مصلحت خاص، مقید به قیودی خاص و در چهارچوب احکام شریعت تعریف می‌شود. برای مثال، ائمه‌ی معصومین (ع) هرچند مجاز به تصرف در امور خصوصی مردم می‌باشند^۱ و لکن هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌توانند و نباید مردم را بدون هیچ دلیل و مصلحت خاصی به انجام کارهای خلاف شرع امر کرده و یا آنان را از واجبات الهی منع کنند.^۲ لذا این محدودیت به طریق اولی برای فقیه ثابت می‌شود که اینک داعیه‌داران اصلی این نظریه نیز چنین ادعایی ندارند (عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۱، ص ۱۲۶۹).

امام خمینی (ره) در جای دیگر در مورد جهاد ابتدایی می‌فرمایند: «ان للفقیه جمیع ما للامام (ع)، الا اذا قام الدلیل علیان الثابت له لیس من جهة ولایته و سلطنته بل لجهات شخصیه تشریفاً له او دل الدلیل علیان الشی الفلانی و ان کان من شئون الحکومه و السلطنه، لکن یختص بالامام و لا یتعدی منه، كما اشتهر ذلك فی الجهاد غیر الدفاعی» (موسوی خمینی، روح الله، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۳۷).

هر شأنی که برای امام است برای فقیه نیز همان است مگر اینکه ثابت شود که از ناحیه سلطنت و حکومت‌داری ایشان نبوده است بلکه از حقوق شخصی امام (ع) است یا اینکه اگر هم از ناحیه سلطنت امام (ع) است ثابت شود که ویژگی شخصی امام (ع) است مانند آنچه در مورد جهاد غیر دفاعی بین فقها مشهور است.

همچنین ایشان در تاریخ ۶۴/۸/۱ طی نامه‌ای به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ضمن اشاره به اظهارات مبهم برخی از نمایندگان در خصوص مقام رهبری، می‌گوید: لازم است عرض کنم آیات و روایاتی وارد شده است که مخصوص به معصومین است و فقها و علمای بزرگ اسلام در آن شرکت ندارند تا چه رسد به مثل اینجانب. هرچند فقهای

۱. آیت الله جوادی آملی در کتاب ولایت فقیه خویش می‌فرماید: ولایت به معنای سرپرستی به سه مورد تقسیم می‌شود: ۱- ولایت تکوینی ۲- ولایت بر تشریح (قانون گذاری) ۳- ولایت در تشریح. ولایت در تشریح نیز شامل ولایت بر محجورین و ولایت بر جامعه خردمندان می‌باشد. هر کدام از این سه قسم برای پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) ثابت می‌باشد لکن برای فقیه جامع‌الشرایط صرفاً مورد سوم یعنی ولایت در تشریح ثابت می‌باشد. عبدالله، جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، ص ۱۲۳

۲. به استثنای حالت تقیه و شرایط ضروری و امور دارای مصلحت.

جامع‌الشرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی، سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبری به عهده‌ی آنان است، لیکن این امر غیر از ولایت کبری است که مخصوص معصومین است. تقاضای اینجانب این است که در صحبت‌هایی که می‌شود و پخش می‌گردد، ابهامی نباشد و مرزها جدا باشد (موسوی خمینی، روح‌الله، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۳۷).

گفتار دوم: تناسب وظایف و اختیارات

توجه به تفاوت وظایف و اختیارات فقیه و همچنین تناسب این دو با یکدیگر کمک‌شایانی به فهم این مسئله می‌کند. وظایف، اصطلاحاً به مسئولیت‌هایی گفته می‌شود که بر عهده موظف^۱ علیه نهاده شده است و او ملزم به انجام آن‌ها می‌باشد؛ به گونه‌ای که در صورت عدم اجرا سلب منصب صورت می‌گیرد (لک زایی، شریف، بررسی تطبیقی نظریه‌های ولایت فقیه، ص ۶۷). اختیارات به اموری گفته می‌شوند که توان و اراده شخص را ارزیابی می‌کند به طوری که این شخص می‌تواند اقداماتی را انجام دهد که دیگران حق آن را ندارند (همان، ص ۶۸) نکته مهم توجه به تناسب این دو عنوان با یکدیگر است؛ به این معنی که هرچه کمیت و کیفیت وظایف بیشتر باشد به تبع آن اختیارات بیشتری نیز باید برای (موظف^۱ علیه) در نظر گرفت. لذا حیطه اختیارات فقیه در زمان غیبت، تابع متغیری است از وظایفی که بر عهده وی نهاده شده است. در ادامه ضمن بیان وظایف و شئون فقیه در عصر غیبت، به توضیح معنای اطلاق خواهیم پرداخت.

وظایف و شئون فقیه در عصر غیبت

با تفحص گسترده در آثار و کتب فقهی گوناگون به این نتیجه می‌رسیم که می‌توان تمامی آراء فقهای سده‌های گذشته تاکنون را در سه نظریه و قالب کلی گنجانند.

۱- عده‌ای از فقیهان، حوزه وظایف فقیه در عصر غیبت را به سمت‌های افتاء و قضاء و امور

حسبه^۱ منحصر کرده‌اند.^۲ در مورد امور حسبه هم صرفاً قائل به جواز تصرف هستند (همان، ص ۴۲۳). و برای اینچنین اموری ولایتی قائل نیستند.^۳ منظور از افتاء و قضاء به ترتیب استنباط و بیان حکم شرعی بعد از درخواست مقلد و داوری و رفع خصومت با تکیه بر احکام شریعت می‌باشد (جمعی از محققین، فرهنگ نامه اصول فقه، ص ۱۲۳۱).

۲- گروه دوم همین ویژگی را دارند با این تفاوت که فقیه را در امور حسبه دارای ولایت می‌دانند. لکن ولایت عامه (مطلق) به معنای تشکیل حکومت، جهاد، دفاع، اجرای حدود، گرفتن خمس و زکات و... را برای ایشان ثابت نمی‌دانند (جمعی از محققین، فرهنگ نامه اصول فقه، ص ۱۲۳۱).^۴ علامه نائینی (ره) در زمره این گروه می‌باشد. تفاوت مجاز بودن به صرف تصرف با ولایت داشتن بر تصرف در این می‌باشد که در صورت اول وکیل فقیه و شخص منصوب از جانب او، پس از مرگ وی منعزل می‌شود، در حالی که در صورت دوم، با مرگ فقیه، وکیل و منصوب او منعزل نمی‌گردد (ارسطا، محمد جواد، مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه فقیه، فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی، شماره ۲، ص ۷۲-۹۰).

۳- در برابر این دو دیدگاه، بسیاری از فقهای شیعه همچون علامه نراقی، محقق کرکی، شیخ محمدحسن نجفی، آیت‌الله بروجردی، امام خمینی (ره) و..... معتقدند که به لحاظشان حکومت‌داری، زمامداری و مدیریت اجتماعی، تفاوتی میان ائمه معصومین (ع) و ولی فقیه نیست بلکه تمام اختیاراتی که برای آن‌ها از این حیث ثابت است، برای فقیهان نیز

۱. امور حسبه، اموری هستند که شارع مقدس به هیچ وجه راضی به ترک و اهمال آن‌ها نمی‌باشد و حتماً امتثال آنها در خارج باید محقق شود. (خویی، سید ابوالقاسم، التنقیح فی شرح عروه الوثقی، ج ۱، ص ۴۲۳؛ موسوی خمینی، روح الله، کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۶۵).

۲. ...بل الثابت للفقیه حسبما تستفاد من الروایات امران؛ نفوذ قضائیه و حجیه فتوا؛ و لیس له التصرف فی مال القصر او غیره مما هو من شؤون الولاية الا انه فی الامر الحسبی. خویی. (سید ابوالقاسم، التنقیح فی شرح عروه الوثقی، ج ۱، ص ۴۲۴).

۳. البته به نظر می‌رسد آیت الله خویی در صدد نفی حکم وضعی می‌باشند لکن اجرای احکام الهی و نظام اجتماعی را به عنوان حکم تکلیفی در زمره وظایف ولی فقیه قرار می‌دهند. (خسروپناه، عبدالحسین، گفتمان مصلحت، ص ۲۴).

۴. ان ظاهرها ولاية السلطان علی من یتحتاج الی الولی فتختص بالامور الحسبیه فلا تدل علی ولایته علی اقامه الجمعة و اجراء الحدود و اخذ الزکاه جبراً ونظم البلاد و ما یرجع الی الامور العامه. (شیخ انصاری، مرتضی، المکاسب، ج ۹، ص ۳۰۴-۳۰۵)

ثابت می‌شود^۱ البته در صورتی که ثابت شود وظیفه‌ای، صرفاً شأن خاص امام معصوم (ع) است در این حال توقف می‌کنیم و آن را برای فقیه، قابل اثبات نمی‌دانیم (موسوی خمینی، روح الله، کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۵۴-۶۵۵). لذا طبق این نظریه فقیه اختیار تشکیل حکومت، اجرای حدود، تعزیرات، قصاص و دیات، قضاوت، اقامه صلاه جمعه و عیدین، حکم به ثبوت اول ماه، حکم جهاد و صلح، تأسیس ادارات مختلف و ... را دارد (مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهيه الاسلاميه، ج ۳، ص ۵۲۶-۵۷۳).

معنای اطلاق

در توضیح معنای اطلاق در عبارت «ولایت مطلقه فقیه»، باید گفت در دیدگاه سوم حیطه اختیارات فقیه، مقید به صرف جواز تصرف یا ولایت بر تصرف نشده است بلکه نسبت به دو دیدگاه قبلی اطلاق دارد^۲ و کلیه امور مرتبط با زمامداری و کشورداری را برای ولی فقیه جامع‌الشرایط ثابت می‌کند. در توضیح بیشتر می‌توان گفت که ولایت مطلقه فقیه در برابر ولایت محدود فقها که عده‌ای به آن قائل بودند، قرار دارد و فقیه می‌تواند از مطلق اختیاراتی که از جانب صاحب‌شریعت و مالک جهان برای او ثابت شده است در امور مربوط به مدیریت و ساماندهی اجتماعی استفاده کند و کاملاً مربوط به حیطه اجرا است نه اینکه بتواند احکام اسلام را تغییر دهد؛ البته فقیه جامع‌الشرایط این اختیار را دارد که در هنگام تراحم احکام اسلامی با یکدیگر، جهت حفظ مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام را برای اجرای احکام دینی مهم‌تر موقتاً تعطیل کند و اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، مطلق است و شامل همه احکام گوناگون

۱. فللفقیه العادل جمیع ما للرسول و الائمه علیهم السلام؛ مما یرجع الحکومه و السیاسه و لا یعقل الفرق؛ لان الوالی - ای شخص کان- هو المجرى لاحکام الشریعه و المقیم للحدود الالهیه و الآخذ للخراج و سائر الضرائب و المنتصرف فیها بما هو صلاح المسلمین؛ (سبحانی، جعفر، تهذیب الاصول، تقریر درس‌های امام خمینی (ره)، ص ۵۱۹-۵۲۰؛ رحمان ستایش، محمد کاظم، الرسائل فی ولایه الفقیه، ص ۷۴۹، ۶۰۳، ۶۰۲، ۷۵۴-۱۰۲، جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، ص ۲۴۸)

۲. با توجه به همین مطلب است که معنای اضافی بودن اطلاق و تقیید فهمیده می‌شود؛ یعنی این دیدگاه نسبت به دو دیدگاه قبلی اطلاق دارد. (مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، ص ۲۴۷).

اسلام می‌شود (عبدالله، جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، ص ۲۵۱؛ طاهری، حبیب الله، تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، ص ۱۴-۱۵؛ خلخالی، سید محمد مهدی، حاکمیت در اسلام، ص ۵۹۸ به بعد؛ شاکرین، حمید رضا، رهبر و رهبری، ص ۳۵). با تأمل بیشتر به این مطلب پی می‌بریم که عدم تفاوت شئون حکومت‌داری حضرات معصومین (ع) با ولی فقیه جامع‌الشرایط در وجود همین اختیارات است که بدون شک از لوازم قطعی و عقلی سرپرستی جامعه به شمار می‌رود و نبود آنها عملاً استمرار نظام و حکومت را با خلل و مشکلات زیادی مواجه می‌کند.

ولایت مطلقه فقیه بدین معنی است که دامنه اختیارات فقیه محدود به حد ضرورت و ناچاری نیست بلکه مطلق است و حتی جایی را هم که مساله به حد ضرورت و ناچاری نرسیده ولی دارای توجیه عقلی و عقلایی هست را هم نیز شامل می‌شود. مثلاً برای ساخت بزرگراه، پارک و دخالت در امور اجتماعی، طبق این دیدگاه ولی فقیه حق تصرف دارد.

اضافه شدن ولایت بر عنوان وصفی و تفسیر مطلقه به معنای نامحدود بودن، از نظر ادبی و اصطلاح فقهی، سازگار نیست. از این رو، اطلاق - در اینجا - در عنوان وصفی، محصور می‌باشد و این گونه اطلاق در عین تقیید و تقیید در عین اطلاق است و هرگز به معنای نامحدود بودن ولایت فقیه نیست. لذا این اطلاق، نسبی است و در چارچوب مقتضیات فقه و شریعت و مصالح امت، محدود می‌باشد و هرگونه تفسیری برای این اطلاق که برخلاف معنای یادشده باشد، حاکی از بی‌اطلاعی از مصطلحات فقهی و قواعد ادبی است (مصباح یزدی، محمد تقی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۱۱۰؛ رحیم پور ازغدی، حسن، فقه و تئوری دولت، ص ۱۵۸-۱۶۰).

با توجه به تقریری که از این بحث ارائه شد واضح می‌شود که ولایت فقیه در عین اطلاق، مقید به قیود فراوان علمی و عملی می‌باشد که حفظ آنها حدوداً و بقاء لازم است. به عبارتی دیگر فقیه تابع شخصیت دینی و فقهی خویش می‌باشد و جدای آن هیچ سمتی دیگر در جامعه ندارد و مثل افراد دیگر ملزم به اجرای فرامین فردی و اجتماعی دین می‌باشد.

همچنین با توجه به مباحث مطرح شده، عدم سنخیت و مشابهت آن با حکومت دیکتاتوری و فاشیسم، آشکار می‌شود و رویکرد خود محورانه و مبتنی بر هوی و هوس را برای فقیه نفی می‌شود بلکه ظرفیت مناسبی را برای فقیه فراهم می‌کند تا در بن‌بست‌ها و گره‌های کور جریان‌های مدیریتی، بتواند مصالح امت اسلام را تأمین نماید و آن را از منجلاب هلاکت نجات دهد.

تصرف در معنای امور حسبیه

نکته‌ای که در اینجا می‌توان به آن اشاره کرد، آن است که با توجه به مبنای فقهای که حیطه اختیارات فقیه را در امور مربوط به افتاء، قضاء و حسبیه می‌دانند هم می‌توان شرعیت سرپرستی و حکومت‌داری فقیه بر جامعه را ثابت کرد بدین گونه که با تصرف در معنای امور حسبیه، قائل شویم که این امور صرفاً مربوط به سرپرستی ایتام و محجورین و دفن اموات بی‌وارث نمی‌شود بلکه اموری همچون نظم دادن به جامعه دینی، ایجاد امنیت برای مردم، دفاع و مقاومت در برابر دشمنان اسلام و حفظ بیضه اسلام در برابر خطرات و انحرافات نیز، از مواردی به شمار می‌آیند که شارع مقدس به هیچ وجه راضی به ترک و اهمال آن نیست و مؤکداً امثال آن را از شخص واجد شرایط، طلب کرده است.

آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم، معلوم باشد، «وظائف حسبیه» نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب؛ و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمیت وظائف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظائف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود (نائینی، محمد حسین، تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۵۳).

این مطلب در کلمات بسیاری دیگر از فقهای شیعه بدان اشاره و تصریح شده و مورد قبول واقع شده است برای مثال آیت‌الله میرزا جواد آقا تبریزی (ره) در حاشیه کتاب مکاسب بعد از خدشه در دلالت روایات مربوط به بحث ولایت فقیه و اثبات ولایت فقها در

افتاء، قضاء و امور حسبه با اشاره به موارد امور حسبه، امر حکومت داری و تنظیم بلاد مسلمین را از مهم ترین مصادیق آن به شمار می آورند:

...المعبر عنها بالأمور الحسیة التي منها بل و أهمها أمر تنظیم أمر بلاد المسلمین و تحویل الأمن لها (تبریزی، جواد بن علی، إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب، جلد ۳، ص ۴۴).

بعضی از فقهای ما قائل به این مطلب هستند که فقیه جامع الشرائط در زمان غیبت در تمامی امور نیابت دارد؛ و آن مطلبی که ما به آن اعتقاد داریم این است که فقیه جامع الشرائط ولایت در امور حسبه دارد اما امور حسبه به معنای وسیع آن. هر چیزی که دانسته شود مطلوب شارع می باشد و شارع برای انجام آن شخص خاصی را مشخص نکرده است جزء امور حسبه محسوب می شود. از جمله مهم ترین آن ها اداره امور مملکت و آماده کردن نیروها برای دفاع از بلاد اسلامی می باشد.

همچنین آیت الله منتظری در ضمن مصاحبه ای، با اشاره به این مطلب می گویند: بزرگان، نوعاً برای امور حسبه موارد جزئیة از قبیل تصرف در اموال ایتام و قاصرین و غائبین را به عنوان مثال ذکر می کنند و معمولاً ولایت فقیه را در این امور جزئیة زمین مانده منحصر می دانند در صورتی که به نظر می رسد حفظ کیان اسلام و مسلمین و مصالح عامه اجتماعی و حفظ ثغور و امنیت بلاد مسلمین به مراتب مهم تر از امور جزئیة می باشد و نمی توانیم بگوییم شارع مقدس اسلام به تعطیل امور جزئیة نامبرده راضی نیست ولی نسبت به این قبیل امور مهمه اجتماعی عنایت ندارد (منتظری، حسینعلی، نشریه پیام هاجر، شماره ۲۳۶، سال ۷۷، ص ۵۷).

اگر تا دیروز، امور عامه در مواردی از قبیل حفظ و نگهداری اموال خردسالان بی سرپرست و یا بی خردان و نیز به الزام مردم به ادای حقوق یکدیگر و مانند آن ها خلاصه می شد، ولی اینک صدها نیاز اجتماعی وجود دارد که در عرصه های فرهنگی، اقتصادی و نظامی، دخالت دولت را می طلبد؛ مثلاً آیا هم اکنون هیچ دولتی می تواند نسبت به بهداشت عمومی و یا مبارزه با بیماری های واگیردار، بی تفاوت باشد؟ (سروش محلاتی، محمد، دین

و دولت در اندیشه اسلامی، ص ۵۰۳).

گفتار سوم: تناسب اهداف حکومت، با اختیارات ولی فقیه

بر مبنای یک نگرش عقلانی می‌توان، هدف و آرمان‌های حکومت را مؤلفه‌ای دیگر در تعیین محدوده اختیارات آن حکومت تلقی کرد به گونه‌ای که ارتباط مستقیمی بین آن‌ها برقرار باشد و رئیس کلی اختیارات را برای یک حکومت مشخص کند. با مشاهده آثار فلاسفه سیاسی غرب متوجه می‌شویم که رویکرد آن‌ها به مقوله دولت^۱ و حکومت از دو حالت خارج نیست:

الف) با اصالت قائل شدن برای حکومت، آن را فی‌نفسه هدف و غایتی برتر تلقی می‌کنند و معتقد هستند که دولت، واحدی فوق مردم و عرضه‌کننده‌ی عالی‌ترین اراده‌های فرد می‌باشد (عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، ص ۲۳۶).

ب) دولت و حکومت صرفاً به‌عنوان یک ابزار جهت تأمین نیازهای مادی مانند رفاه عمومی، صلح، نظم و امنیت تلقی می‌شود. این نوع نگاه غالباً مختص طرفداران دموکراسی و لیبرالیسم می‌باشد. برای مثال جان لاک معتقد بود هدف حکومت خیر عمومی یا خیر نوع بشر است (عالم عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست؛ ص ۲۳۶). آدام اسمیت دولت را دارای سه هدف بزرگ می‌پنداشت: نخست، حفظ دولت از تجاوز خارجی یا خشونت بین‌المللی دوم، حمایت از افراد در برابر بی‌عدالتی یا سرکوب از سوی اعضای دیگر جامعه؛ سوم، ایجاد و حفظ آثار خاص و نهادهای عمومی که هیچ فرد یا گروهی تمایل به ایجاد و حفظ آن‌ها ندارند. (عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست؛ ص ۲۳۹).

اما در اندیشه و تفکر اسلامی، دولت و حکومت نه فی‌نفسه هدف و غایت شمرده می‌شود و نه صرفاً به‌مثابه یک آلت و ابزار در جهت تأمین خواسته‌های دنیوی و مادی بشر تلقی می‌شود، بلکه حکومت اسلامی به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند از نیازهای معنوی، اخلاقی و سعادت اخروی مردم غفلت کند و آن را خارج از حیطه‌ی اهداف و آرمان‌های خویش به شمار آورد. بر مبنای همین نقش سازنده حکومت اسلامی در تحقق اهداف آرمان‌های دین

۱. دولت در اینجا به معنای حکومت است.

مبین اسلام است که تشکیل چنین حکومتی در راستای امر به معروف و نهی از منکر لازم شمرده شده است.

در یک نگرش کلی دولت اسلامی نسبت به امور زیر مسئولیت دارد (سروش محلاتی، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، ص ۵۰۱):

الف) انجام امور ضروری جامعه که هیچ فرد یا گروه خاصی، تعهدی برای انجام آن ندارد.

ب) هماهنگ‌سازی و جهت‌دهی به فعالیت‌های اقتصادی موجود کشور.

ج) نظم و امنیت به‌عنوان رکن اساسی زندگی اجتماعی.

د) دفاع و مقاومت در برابر تهاجم و نفوذ دشمنان مختلف.

موارد مذکور از یک سو ضرورت تشکیل حکومت و سویی دیگر، سرفصل‌های اصلی وظایف آن را مشخص می‌کند. با این توضیح که سازمان حکومت ناچار به داشتن اختیاراتی است که انجام وظایف فوق را برای وی ممکن باشد چرا که این اختیارات به‌مثابه ابزاری برای تحقق اهداف و وظایف می‌باشند. بر اساس این استدلال هر کس که ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را تصدیق نماید لاجرم باید گستره اختیارات حاکم آن را نیز بپذیرد.

گفتار چهارم: توجه به عنصر مصلحت در حکومت‌داری

مصلحت در مقابل مفسده به معنای خیر، صلاح و منفعت می‌باشد یا آنچه باعث منفعت و سود می‌شود. مصالح معاش و معاد به معنای چیزهایی است که خیر و مصلحت دنیا و آخرت با آن توأم است (دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ج ۱۲، ۱۸۵۴۱). جایگاه مهم این عنصر در فقه شیعه و اهل تسنن، بستری مناسب جهت پرداختن به مباحث گوناگون را فراهم کرده است. مکتب تشیع معتقد است که احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد واقعی جعل می‌شوند، به این معنا که احکام وجوبی و تحریمی به ترتیب هر کدام دارای مصالح و مفاسد عالی‌ای هستند که قابل چشم‌پوشی نیست و در مقابل احکام مستحب و مکروه به ترتیب دارای مصالح و مفاسد کمتری هستند و مباحث نیز علی السوئیه می‌باشند. این

مضمون در روایات ما تصریح شده است. برای مثال در روایتی از امام رضا (ع) آمده است: ... اعلم رحمك الله أن الله تبارك وتعالى لم يُبَحَّ أَكْلًا وَلَا شَرِبًا إِلَّا مَا فِيهِ الْمَنْفَعَةُ وَالصَّلَاحُ وَلَمْ يُحْرَمَ إِلَّا مَا فِيهِ الضَّرَرُ وَالتَّلْفُ وَالْفَسَادُ (شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۹۲).

نامه‌ات به من رسید، در آن یادآور شده بودی که برخی از مسلمانان، گمان می‌کنند که خدای تبارک و تعالی چیزی را حلال و حرام نکرده است، مگر برای متعبد شدن بندگان به آن. هرکس چنین گوید، بی‌تردید گمراه شده و به زیانی آشکار افتاده، زیرا اگر چنین ادعایی درست بود، روا بود بر خداوند، حلال کردن حرام و حرام کردن حلال بندگان را متعبد سازد، حتی به ترک نماز و روزه و تمامی کارهای نیک. برای این که علت در حلال و حرام کردن، چیزی مگر تعبد نیست. خدا رحمت کند! بدان خداوند تبارک و تعالی، هیچ خوردن و آشامیدن را مباح نفرمود، مگر برای سود و مصلحتی که در آن است و کاری را حرام نفرمود، مگر به دلیل زیان و تلف و فساد که در آن یافت می‌شود.

با بررسی و مطالعه تاریخ حضرات ائمه (ع) نیز حوادث و ماجراهایی را مشاهده می‌کنیم که جز با مصلحت‌گرایی توجیه دیگری نمی‌تواند داشته باشد (خسروپناه، عبدالحسین، گفتمان مصلحت، ص ۹۸). برای نمونه، امام علی (ع) در دوران خلافت خویش با پیگیری اعمال کارگزاران، تمامی اموال آنان را بدون تشکیل محاکم قضایی مصادره نمود (مغربی، محمد بن نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ۳۹۶). با اینکه این کار با قاعده سلطه و ید منافات دارد. یا اینکه ائمه (ع) در مورد زنان بدکار، آنان را به تزویج یا طلاق اجباری وادار می‌کردند (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۵۴، حدیث ۶۱۷). یا حکم پیامبر نسبت به مسجد ضیاء و آتش زدن و مزبله کردن آن، نمونه‌ای از مصالح اجتماعی و احکام حکومتی پیامبر (ص) می‌باشد (حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۲۲).

گاهی اوقات چنان پنداشته می‌شود که مفهوم مصلحت برای اولین بار توسط امام خمینی (ره) به کار گرفته شده است و اساساً فقه المصلحه در فقه شیعه نمود و ظهور گسترده‌ای نداشته است (صالح پور، جهانگیر، امام خمینی فقیه دوران گذار، مجله کیان،

ش ۴۶). لکن تنبّع در آثار فقهای سده‌های گذشته مطلبی خلاف آن را ثابت می‌کند. برای مثال نمونه‌های زیر را ذکر می‌کنیم:

۱- شیخ مفید در مورد کالاهای احتکاری می‌فرماید: و للسلطان یکره المحتکر علی اخراج غلته و بیعها فی أسواق المسلمین، اذا كانت بالناس حاجه ظاهره الیها (شیخ مفید، المقنعه، ص ۶۱۶). سلطان حق دارد که محتکر را وادار کند که غله‌اش را بیرون بیاورد و آن را در بازار مسلمین به فروشد، زمانی که مردم نیاز ظاهری به آن غله دارند.

۲- اختیار اسیران در زمان غیبت به دست حاکم اسلامی است (شیخ طوسی، النهایه، ج ۱، ص ۲۹۸).

۳- تعیین مقدار جزیه با ملاک مصلحت.

فی کمیّه الجزیه و لا حد لها، بل تقدیرها الی المام بحسب الاصلح؛ و ما قرره علی علیه السلام محمول علی اقتضاء المصلحه فی تلك الحال (محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۱).

مقدار جزیه حد حدود مشخصی ندارد و به مصلحت‌اندیشی امام بستگی دارد. آنچه را هم که از امام علی (ع) در مورد مقدار جزیه نقل شده است حمل می‌شود بر مصلحت آن زمان.

۴- مصلحت‌گرایی در اجرای حد و کیفیت آن (شیخ طوسی، استبصار، ج ۴، ص ۲۱۲).

۵- حمل روایات بر احکام حکومتی و مصلحتی (فیض کاشانی، کتاب الوافی، ج ۹، ص ۲۴۴).

۶- حکم جهاد و بسیج عمومی علیه انگلیس توسط آیت‌الله سید عبدالحسین لاری (عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، مجله درسهایی از مکتب اسلام، مرحوم آیت‌الله لاری آغاز گر اصل ولایت فقیه در یکصد سال پیش، بهمن ۶۱، سال ۲۲، شماره ۱۱).

۷- حکم به کنترل موالید (موسوی خمینی، روح‌الله، صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۹).

برداشت انحرافی و غلط از مفهوم مصلحت

بعضی از محققین تلاش کرده‌اند تا مفهوم مصلحت را کاملاً معطوف به سود قابل محاسبه

کمی و تجربی و مادی (رحیم پور ازغدی، حسن، عرف قدسی، ص ۳۵) تفسیر نمایند و بدین ترتیب مصلحت را عنصری غیردینی و ممری برای بشری کردن تشریح و خلع دین از قانون‌گذاری و حاکمیت فرض کرده (رحیم پور ازغدی، حسن، عرف قدسی، ص ۳۵) و با ادعای تلازم مکانیزم ولایت مطلقه فقیه و سکولاریزم، عنصر مصلحت را مکانیزمی فقهی جهت جدا انگاری دین و دنیا و عرفی شدن دستگاه فقه تلقی کنند (صالح پور، جهانگیر، فرایند عرفی شدن فقه شیعه، مجله کیان شماره ۲۴؛ همو، امام خمینی فقیه دوران گذار، مجله کیان، شماره ۴۶).

فاسد و عقیم بودن این نگاه با اندک تأملی آشکار می‌شود. مصلحت در فقه شیعه برخلاف مکتب لیبرالیسم حول محور سود و منفعت دنیوی نمی‌گردد بلکه مصالح اسلام و مسلمین را در نظر داشته و با اهداف شرع مقدس هماهنگی دارد و هیچ‌گاه فقهی که بر اساس مصلحت حکم صادر می‌کند، ادعای تشریح در عرض شریعت را ندارد تا کمک به سکولاریزاسیون حکومت دینی کند.

باید توجه داشت که جریان احکام حکومتی و ثانویه به معنای تبدیل حکومت دینی به حکومت سکولاریستی نمی‌باشد بلکه به معنای دین حداکثری و فقه حداکثری است که نشانه غنای حکمی در فقه شیعه می‌باشد.

بنابراین عرفی شدن فقه شیعه یا سکولار کردن دین، به معنای انتقال از ساحت قدسی به ساحت عرفی و به حاشیه راندن دین از متن زندگی، نه تنها از مکانیزم ولایت فقیه و عنصر مصلحت به دست نمی‌آید، بلکه به گستره حداکثری دین و شریعت دلالت می‌کند (خسروپناه، عبدالحسین، گفتمان مصلحت، ص ۱۴۲). باید دقت شود که حق تأخیر اجرای یک حکم شرعی فرعی جهت مصلحت مهم‌تر شرعی و اولویت‌بندی‌های حاکمیت؛ اولاً به معنای تعطیل یا نسخ احکام الهی نیست، چراکه این حق را خود شارع و خود قانون اساسی به مجتهد عادل در رأس حکومت داده است و ثانیاً در مقام اجرا است نه در ناحیه جعل و تشریح و ثالثاً این حق نه تنها قربانی کردن شرع به پای مصلحت نیست بلکه رعایت منطقی مصلحت سنجی‌ها است که در خود شریعت لحاظ، پیش‌بینی و توصیه شده است و رابعاً

قانون‌گریزی و قانون‌شکنی نیز محسوب نمی‌شود چراکه ولی فقیه در مسائل شخصی، کاملاً و بدون استثناء، تابع قانون و با دیگران مساوی است لکن در باب اختیارات حکومتی با دیگران تفاوت دارد. پس در حکومت اسلامی، ولایت مطلقه، برای مصالح عامه است و اختیار مصالح فردی در دست حکومت نیست.

مفهوم مصلحت در فلسفه سیاسی غرب

نکته‌ای که لازم است بدان پرداخته شود، وجود همین مضامین در سایر نظام‌های حقوقی و آثار اندیشمندان، نظریه‌پردازان سیاسی لیبرال و فلاسفه سیاسی غرب است. برای مثال در اینجا کمی با آرای «جان لاک» به‌عنوان پدر لیبرالیسم کلاسیک و از مهم‌ترین اندیشمندان قرن هفده آشنا می‌شویم.

جان لاک به‌صراحت از چنین اختیارات سیال مدیریتی و به عبارتی فوق قانون، تحت عناوینی چون «قانون نانوشته» یا حق وتوی «مصالح جمعی» یا «اختیارات ویژه» یا اهم بودن منافع ملی نسبت به سایر ملزومات حکومتی دفاع می‌کند (عالم، عبد الرحمن، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، ج ۲، ص ۲۸۳).

وی در ادامه تصریح می‌کند: این قدرت عمل که بر اساس مصلحت‌اندیشی برای خیر و صلاح جامعه و بدون تجویز قانون و گاهی برخلاف قانون اعمال می‌شود همان قدرتی است که «اختیار ویژه» نام دارد؛ زیرا قدرت قانون‌گذاری در برخی از حکومت‌ها همیشه وجود ندارد... این قدرت تا زمانی که برای منافع جامعه و مناسب با اعتماد و اهداف حکومت به کار گرفته شود، اختیار ویژه مسلم است و هرگز موردشک و تردید قرار نمی‌گیرد؛ زیرا مردم به‌ندرت، در مورد مسائل دقت و وسواس به خرج می‌دهند (همان، ص ۲۰۸).

به‌این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت، اختیاراتی که ما در ولایت فقیه، آن را «مطلقه» می‌نامیم و محدود به احکام اولی و ثانوی نکرده و با محوریت مصلحت، آن را به احکام حکومتی تسری می‌دهیم، در واقع جزء لوازم عقلی «حاکمیت» است.

گفتار پنجم: تفاوت اختیارات بر اساس نظریه انتخاب یا انتصاب

نکته‌ای که لازم می‌رسد در این گفتار بدان پرداخته شود، توجه به تفاوت حاصل از اخذ هر کدام از مبانی انتخاب یا انتصاب در مشخص کردن حوزه وظایف و اختیارات فقیه می‌باشد. به دلیل تفاوت مبانی هر کدام از دو گروه طبعاً در حوزه وظایف اختلافاتی دارند که این اختلافات به تبع در حوزه اختیارات نیز ظاهر می‌شود.

حوزه اختیارات در نظریه انتصاب

این نظریه بیان می‌دارد که شارع حدود و قلمرو وظایف و اختیارات ولی فقیه را تعیین می‌کند و همان‌طور که مردم در تعیین وظایف و شئون فقیه، نقشی ندارند، در تعیین حدود و ثغور اختیارات نیز دخالتی نخواهند داشت؛ بنابراین گستره اختیارات فقیه را بر اساس نظریه انتصاب می‌توان به شرح ذیل تبیین کرد:

۱- ولی فقیه در امور حکومتی همه اختیاراتی که پیامبر و ائمه معصومین داشته‌اند را دارد. این توهم که اختیارات رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است؛ همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه (ع) داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است، منتهی شخص معینی نیست، روی عنوان عالم عادل است (موسوی خمینی، روح الله، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، ص ۵۵).

مرحوم نراقی با اشاره به این مطلب می‌گوید: در هر موردی که پیامبر (ص) و ائمه (ع) به‌عنوان حاکم و دژ اسلام دارای ولایت می‌باشند، فقیه هم همان ولایت را دارد مگر آنکه موردی خاص به دلیل روایت یا اجماع استثنا شود (نراقی، مولی احمد، عوائد الایام، ص ۱۸۵-۲۰۶).

۲- محدوده اختیارات ولی فقیه در چارچوب احکام اسلام مطلقه است.

۳- اختیارات رهبری در نظام سیاسی اسلام فراتر از قراردادهای اجتماعی و قوانین تعیین شده حتی قانون اساسی است. امام خمینی (ره) می‌گویند: این که در قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت در اسلام بیش از این اختیارات

دارد. این که در قانون اساسی هست بعض شئون ولایت فقیه است نه همه شئون ولایت فقیه (موسوی خمینی، روح الله، صحیفه نور، ج ۶ ص ۵۱۹).

حوزه اختیارات در نظریه انتخاب

جهت فهم مناسب حیطه اختیارات فقیه بر اساس دیدگاه قائلین به این نظریه، لازم است مبانی این نظریه به طور خلاصه تشریح شود:

۱- ولایت از مقولات عقلی و محصول قرارداد طرفینی است که بین فقیه و مردم بسته می شود. ایجاب از طرف مردم و قبول از طرف فقیه عادل صورت می پذیرد (منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایت الفقیه و الفقه الدوله الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۷۵؛ همو، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص ۲۸۶).

۲- مشروعیت ولایت نشئت گرفته از بیعت مردم است لذا فقهی که مردم با او بیعت نکنند ولایتش فعلیت پیدا نخواهد کرد: «ان الولاية الفعلیه تتوقف علی انتخاب الامه...» تحقق ولایت بالفعل متوقف بر بیعت است... (منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایه الفقیه والفقه الدوله الاسلامیه، ج ۱ ص ۵۷۵).

۳- بیعت در دوران معاصر صرفاً با انتخابات عمومی امکان پذیر است، چه مستقیم صورت بگیرد یا غیرمستقیم.

۴- بیعت هر چند یک قرارداد سیاسی اجتماعی هست لکن حقیقت یکسانی با بیع دارد چراکه ماده لفظی آنها یکی است.

۵- ولایت به عنوان یک معاهده سیاسی و اجتماعی می تواند همچون سایر عقود شرعی دیگر با شروط ضمن عقد همراه شود. البته باید پذیرش از طرف مردم و حاکم صورت بگیرد (همان، ج ۱ ص ۵۷۵).

با توجه به مبانی فقهی مزبور، حدود اختیارات فقیه بدین شکل تصویر می شود:

۱- محدود به موازین و مقررات شرع.

۲- شروط ضمن بیع یعنی انتخابات عمومی.

۳- محدود به چارچوب قانون اساسی.

گفتار ششم: مبانی ولایت مطلقه از نظر امام خمینی (ره)
سزاوار است پس تبیین موارد فوق، اصول و مبانی ولایت مطلقه را در اندیشه امام خمینی (ره) به عنوان یکی از اصلی ترین مدعیان این نظریه، جستجو کنیم.
در آثار حضرت امام به این موارد اشاره شده است:

۱- حکومت از احکام اولیه^۱

سرپرستی جامعه اسلامی و پرداختن به شئون زندگی اجتماعی مسلمانان از قبیل عزل و نصب فرمانروایان مناطق گوناگون، انتخاب قضات، معلمان، مبلغان، اخذ زکات و... از اقدامات مسلم پیامبر گرامی اسلام (ص) به شمار می رود.

حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است (موسوی خمینی، روح الله، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰).

نکته دیگری که امام بدان اشاره می فرمایند، ضرورت نگرش صحیح به مساله ی حکومت است به گونه ای که یکسان انگاشتن حکومت با حالاتی از قبیل اضطرار و ضرورت را مردود می دانند و آن را از احکام اولیه اسلام به شمار می آورند.

۲- حکومت، اهم احکام الهی است.

احکام شریعت اسلامی که با معیار مصالح و مفاسد حقیقیه وضع می شوند به لحاظ اهمیت، جایگاه یکسانی ندارند برای مثال لمس بدن زن نامحرم از محرمات الهی به شمار می رود لکن اگر نجات جان این زن نامحرم متوقف بر این لمس باشد، همین محرم، نه تنها جایز بلکه واجب نیز می باشد.

امام خمینی (ره) تصریح می کند: حکومت اهم احکام الهی است (موسوی خمینی، روح الله، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰).

نصوص شرعی ما هم دلالت بسیار واضحی بر اهمیت ویژه و حیاتی مساله حکومت

۱. حکم اولیه، عبارت است از حکمی که برای موضوعی اولاً و بالذات، یعنی بدون در نظر گرفتن عوارض و عناوین ثانوی مانند اضطرار و بدون در نظر گرفتن حالت شک و جهل مکلف نسبت به حکم واقعی جعل می گردد مانند وجوب وضو برای نماز. (خویی، سید ابو القاسم، اجود التقریرات، ج ۱، ص ۱۹۴).

دارند^۱ تا جایی که شرع مقدس، عدم ابلاغ مساله ولایت و زمامداری را به مثابه عدم ابلاغ رسالت نبی مکرم اسلام (ص) قلمداد می‌کند و می‌فرماید:

فان لم تفعل فما بلّغت رسالته (مائده، آیه ۶۶)؛ اگر انجام ندهی، رسالت را ابلاغ نکرده‌ای.

ایشان در جای دیگر می‌فرماید: الاسلام هو الحکومه بشئونها و الاحکام قوانین الاسلام و هی شان من شئونها بل الاحکام مطلوبات بالعرض و امور آلیه لاجرائها و بسط العداله (موسوی خمینی، روح الله، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۲).

اسلام همه‌اش حکومت است و احکام که قوانین اسلام هستند، شأنی از شئون حکومت می‌باشند بلکه احکام مطلوب بالعرض بوده و صرفاً وسیله‌ای برای اجرای عدالت می‌باشند.

۳- تقدم حکومت بر همه احکام

با تبیین مورد قبل نیازی برای توضیح این مورد نیست چراکه اهم بون ملاک تقدیم نیز می‌باشد.

امام خمینی (ره) در این زمینه می‌فرماید: حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است (همان).

۴- حکم حکومتی از احکام اولیه می‌باشد: برخی از فقها احکام و مقررات دولتی را از احکام ثانویه می‌دانند و لذا چنین احکامی را در ردیف احکام اضطراری قرار داده‌اند و گمان نموده‌اند تا وقتی اداره کشور با بحران مواجه نشود و وضعیت اضطراری ایجاد نشود، حکومت برای استفاده از الزامات قانونی، مجاز نیست (سروش محلاتی، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، ص ۶۳۹). لکن حضرت امام خمینی (ره) احکام حکومتی را از احکام ثانویه نمی‌داند و تصریح می‌کند: حکم حکومتی از احکام اولیه است (همان، ص

۱. «السلطان وزعه الله فی ارضه» نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۳۲، ص ۸۱۶

«و لم یناد بشی ما نودی بالولایه» شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰

«و الولایه افضل لانها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن» کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، ص ۱۸

گفتار هفتم: ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی

با توجه به اهمیت جایگاه قانون اساسی به عنوان ترجمان نظریه ولایت مطلقه فقیه و مبنای فکری و نظری نظام جمهوری اسلامی ایران، شایسته به نظر می‌رسد که با تفحص در قانون اساسی، نسبت آن را با نهاد ولایت فقیه ارزیابی شود و ابعاد و زوایای آن مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

از لحاظ تصریح به گستردگی حیطه اختیارات می‌توان گفت که موضوع ولایت فقیه در سه اصل از قانون اساسی به صراحت اشاره شده و کاملاً در مورد آن صحبت می‌کند اما در اصول دیگر نیز به تناسب اشاراتی به آن می‌شود. اصل ۵ می‌گوید:

در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یک‌صد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

گفتار هشتم: بررسی اختیارات عالی‌ترین مقامات کشورهای دیگر: نظام لیبرال دموکراسی امروزه به عنوان پیشرفته‌ترین الگوی حکومت‌های سکولار در جهت تحدید و کنترل اختیارات حاکمان محسوب می‌شود که پس از قرن‌ها نظریه‌پردازی و تجارب عملی با اخذ روش‌های گوناگون از قبیل برقراری حکومت مشروطه، تدوین قانون اساسی و ... تمام تلاش خود را برای جلوگیری از سوءاستفاده حاکمان از قدرت به کار گرفته است (ارسطا، محمد جواد، ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی، مجله اندیشه حکومت، شماره ۳، ص ۲۱). از این رو گاهی اوقات تصور می‌شود رهبران و مقامات عالی‌رتبه این کشورها در مقایسه با نظام اسلامی از اختیارات کمتری برخوردار هستند لکن بررسی دقیق در قانون اساسی این کشورها و مطالعه ساختار حکومتی آنها، مطلب دیگری را بیان می‌کند. در این گفتار تلاش می‌کنیم با مقایسه تطبیقی، اختیارات روسای جمهور سه کشور آمریکا، فرانسه و انگلیس را بررسی کنیم تا از رهگذر آن به این مطلب اشاره کنیم که چنین دایره گسترده‌ای از اختیارات در همه حکومت‌ها موجود است و در واقع لازمه عقلی

حکومت‌داری می‌باشد.

آمریکا

با توجه به ریاستی بودن رژیم ایالات متحده آمریکا و اینکه رئیس‌جمهور، منتخب مردم آمریکا می‌باشد قاعدتاً اختیارات وسیعی برای وی در نظر گرفته شده است (همه مقتدرند، ویژه نامه تداوم آفتاب، انتشارات جام جم، ۱۳۸۷). از بررسی مجموع مفاد قانون اساسی آمریکا به این نتیجه می‌رسیم که رئیس‌جمهور، ریاست کشور و قوه مجریه را بر عهده دارد و حیات سیاسی کشور به دست اوست (خسروپناه، عبدالحسین، گفتمان مصلحت، ص ۳۵ - ۳۶) و دامنه‌ی اختیارات وی به شرح ذیل می‌باشد (مدنی، سید جلال الدین، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱۴۳-۱۴۶؛ قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، بایسته‌های حقوق اساسی، ص ۲۵۹-۲۶۱؛ امجد، محمد، سیاست و حکومت در ایالات متحده، ص ۱۶۴-۱۷۶؛ ذو علم، علی، تجربه کارآمدی حکومت ولایتی، ص ۹۹؛ علیخانی، محمد، حقوق اساسی، ص ۲۰۱-۲۲۷):

- ۱- تعیین سیاست‌های کنونی و آینده کشور.
- ۲- وظیفه نظارت، حراست، حفاظت و پشتیبانی از قانون اساسی و قوانین عادی و عهدنامه‌ها.
- ۳- فرماندهی کل قوای زمینی، دریایی و هوایی ایالات متحده و نیروی انتظامی هریک از ایالات.
- ۴- عفو و تخفیف مجازات مجرمان.
- ۵- طرح‌ریزی و اجرای سیاست‌های مربوط به روابط خارجی ایالات متحده و همچنین اختیار شروع مذاکرات و دستور قطع آن‌ها و انعقاد و لغو قراردادها بدون احتیاج به تأیید مجلس سنا.
- ۶- پیام به کنگره.^۱

۱. رئیس‌جمهور می‌تواند در مواقع ضروری طی پیامی یک یا دو مجلس را دعوت به تشکیل جلسه نماید و حق اعلان خاتمه جلسات را نیز دارد.

- ۷- عزل و نصب مقامات عالی‌رتبه دولت و قوه مجریه.
- ۸- امضای مصوبات مجالس کنگره نمایندگان و سنا و داشتن حق وتو یک لایحه زمانی که ارزش قانونی پیدا می‌کند.
- ۹- داشتن حق دخالت در قوه قضائیه.^۱
- ۱۰- دخالت در مواقع ضروری همچون شورش‌ها، اغتشاشات، بلاهای طبیعی و جنگ

انگلستان

انگلستان فاقد یک قانون اساسی مدون است. حقوق اساسی این کشور از آیین‌ها، تفسیرهای قضایی، قانون و عرف پارلمان و رویه قضایی برگرفته شده است (خسروپناه، عبدالحسین، گفتمان مصلحت، ص ۴۰). در این کشور مقام سلطنت از حیث حقوق، اختیارات فراوانی دارد، هرچند که با تحولات سیاسی اجتماعی، بعضی از اختیارات سلب شده است لکن هنوز گستره زیادی را دربر می‌گیرد. وظایف و اختیارات مقام سلطنت و ملکه به شرح زیر است (همان؛ بوشهری، جعفر، حقوق اساسی، ج ۲، ص ۱۳۵-۱۷۲؛ علیخانی، محمد، حقوق اساسی، ص ۲۷۵-۳۳۳؛ هریسی نژاد، کمال‌الدین، حقوق اساسی تطبیقی، ص ۵۳-۶۳):

- ۱- عزل و نصب نخست‌وزیر و انتصاب نخست‌وزیر با جلب نظر اعضای مجلس عوام.
- ۲- ریاست کل نیروهای مسلح
- ۳- اعلان جنگ در مواقع ضروری با مشورت وزیران
- ۴- سیاست خارجه
- ۵- حق عفو مجرمان
- ۶- انحلال پارلمان
- ۷- انتصاب اعضای مجلس لردها با پیشنهاد نخست‌وزیر
- ۸- امضای قوانین و مصوبات مجلس و حق خودداری از امضای مصوبات مجلس

۱. رئیس‌جمهور تعیین قضات محاکم فدرال را برعهده دارد البته با تأیید مجلس سنا

نتیجه گیری

واژه‌ی اطلاق در عبارت ولایت مطلقه فقیه، بیان‌کننده این مطلب است که حیطه اختیارات فقیه جامع‌الشرایط و قلمرو ولایت وی، مقید به حدود و ضوابط خاصی نمی‌باشد و در همه‌ی حوزه‌های حکومتی و مطلق احکام دین حق تصرف و ولایت دارد. همچنین محدوده اختیارات وی صرفاً در ناحیه احکام اولی و ثانوی دوران ندارد و شامل احکام حکومتی و ولایی البته بر مدار مصلحت، نیز می‌باشد. التفات به تناسب اهداف و وظایف با اختیارات نیز، مؤیدی مهم برای اثبات مطلوب موردنظر می‌باشد. گستردگی حیطه اختیاراتی فقیه در امور اجرایی و حکومت‌داری، جزء لوازم عقلی حاکمیت به شمار رفته و اساساً این نوع اختیارات فراوان به‌عنوان ابزاری برای تحقق اهداف و وظایف حکومت می‌باشد که عدم وجود آن، نهاد حکومت را به عنصری بی‌ثمر و بی‌خاصیت تبدیل خواهد کرد. این مطلب اختصاصی به حکومت دینی ندارد و اقتضای تمامی انواع حکومت‌ها می‌باشد. چنانچه بررسی قانون اساسی سایر کشورهای مدعی دموکراسی و همچنین مکاتب مختلف فلسفه‌ی سیاسی غرب، به‌وضوح بیانگر این مطلب می‌باشد.

منابع

قرآن کریم

نهج‌البلاغه

احمد بن فارس زکریا. (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة، ج ۶، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.

ابن اثیر. (۱۴۰۸). الکامل فی التاریخ، ج ۳ و ۶، دار احیاء تراث عربی، بیروت، چاپ اول.

ارسطا، محمدجواد. (بی‌تا). مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه، فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی، شماره ۲

اصفهان، محمدحسین. (۱۴۱۸). حاشیه مکاسب، ج ۲، قم، انوار الهدی، چاپ اول.

امجد، محمد. (۱۳۸۶). سیاست و حکومت در ایالات متحده، تهران، سمت، چاپ ۴.

امینی، عبدالحسین. (۱۴۰۴). الغدیر، ج ۱، بیروت دارالکتب العربی، چاپ ۵.

بوشهری، جعفر. (۱۳۵۲). حقوق اساسی، ج ۲، تهران، انتشارات دانشکده علوم اداری و بازرگانی،

چاپ ۲.

- بهداروند، محمدمهدی. (۱۳۹۳). حکومت حکیمانه، قم، نشر معارف، اول.
- تبریزی، جواد بن علی. (۱۴۱۶). *إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب*، جلد ۳، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ سوم.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۴). *ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت*، قم، مرکز نشر اسراء، هفدهم.
- حائری یزدی، مهدی. (۱۹۹۵). حکمت و حکومت، لندن، شادی، چ اول.
- حائری، سید کاظم. (۱۴۰۳). *اساس الحکومه الاسلامیه*، قم، دار البشیر، چ سوم.
- حسینی طهرانی، سید محمدحسین. (۱۴۱۴). *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، ج ۱، تهران، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ اول.
- خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۸۹). *گفتمان مصلحت*، تهران، کانون اندیشه جوان، چاپ ۵.
- خوانساری نجفی، موسی. (۱۳۷۳). *مئیه الطالب فی حاشیه مکاسب تقریر درس های خارج آقای نائینی*، ج ۱، تهران، مکتبه المحمديه، چ اول.
- (۱۴۱۸). *التنقیح فی شرح عروه الوثقی*، ج ۱، قم، موسسه آل البيت، چ اول.
- خلخالی، سید محمدمهدی. (۱۳۸۰). *حاکمیت در اسلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ اول.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغت نامه دهخدا*، ج ۱۲، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ اول.
- دینوری، ابن قتیبه. (۱۳۸۸). *الامامه و السیاسه*، ج ۱ و ۲، تهران، ققنوس، چ سوم.
- رحمان ستایش، محمد کاظم. (۱۳۹۳). *الرسائل فی ولایه الفقیه*، قم، بوستان کتاب، چ اول.
- رحیم پور ازغدی، حسن. (۱۳۹۳). *فقه و تئوری دولت*، طرح فردا، پنجم، تهران.
- زیبیدی، سید مرتضی. (۱۴۱۴). *تاج العروس من جواهر القاموس*، ج ۲۰، بیروت، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، چ اول.
- سبحانی، جعفر. (۱۳۶۳). *تهذیب الاصول (تقریر درس های امام خمینی)*، قم، جامعه مدرسین، چ اول.
- سروش محلاتی، محمد. (۱۳۹۳). *امکان سنجی انتخابات در نظام اسلامی*، تهران، میراث اهل قلم، چ اول.
- شاکرین، حمیدرضا. (۱۳۹۱). *رهبر و رهبری*، تهران، کانون اندیشه جوان، چ اول.

- شیخ حر عاملی. (۱۴۱۲). *وسایل الشیعه*، ج ۱ و ۱۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ششم.
- شیخ صدوق. (۱۳۸۵). *علل الشرائع*، ج ۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ دوم.
- شیخ طوسی. (۱۳۶۴). *تهذیب الاحکام*، ج ۱۰، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ سوم.
- (۱۴۰۰). *النهایه*، ج ۱، بیروت، دارالکتب العربی، چ دوم.
- (۱۴۰۶). *استبصار*، ج ۴، بیروت، دارالاضواء، چ سوم.
- شیخ مفید. (۱۴۱۷). *المقنعه*، قم، موسسه نشر اسلامی، چ چهارم.
- صالح پور، جهانگیر. (بی تا). *امام خمینی فقیه دوران گذار*، مجله کیان، ش ۴۶.
- صفار، محمد جواد. (۱۳۷۵). *آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی، چ پنجم.*
- طاهری، حبیب الله. (۱۳۸۱). *تحقیقی پیرامون ولایت فقیه*، قم، جامعه مدرسین، چ ششم.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۷۷). *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۶، قم، جامعه مدرسین، چ دهم.
- عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم. (۱۳۶۱). *مجله درسهایی از مکتب اسلام، مرحوم آیت الله لاری*
- آغاز گر اصل ولایت فقیه در یکصد سال پیش، بهمن، سال ۲۲، شماره ۱۱.
- علیخانی، محمد. (۱۳۷۵). *حقوق اساسی، تهران، انتشارات دستان، چ سوم.*
- عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۸۷). *کلیات حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، مجمع علمی فرهنگی مجلد.*
- فیروزآبادی. (۱۴۱۲). *قاموس المحيط*، ج ۴، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ اول.
- فیض کاشانی. (۱۳۷۰). *کتاب الوافی*، ج ۹، اصفهان، مکتبه الامام امیر المومنین (ع)، چ اول.
- قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل. (۱۳۸۴). *بایسته های حقوق اساسی، تهران، نشر میزان، چ بیست و یکم.*
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۵). *اصول کافی*، ج ۲، ترجمه صادق حسن زاده، قم، انتشارات قائم آل محمد (ص)، چ دوم.
- لاک، جان. (۱۳۹۲). *رساله ای درباره حکومت*، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نشر نی، چ چهارم.
- لک زایی، شریف. (۱۳۹۲). *بررسی تطبیقی نظریه های ولایت فقیه*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ سوم.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳). *بحار الانوار*، ج ۷۳، بیروت، دار احیاء تراث عربی، چ سوم.

- محقق حلی. (۱۳۷۰). *شرایع الاسلام*، ج ۱، قم، استقلال، چ سوم.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱). *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*، قم، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، چ بیست و هفتم.
- موسوی خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۹). *کتاب البیع*، ج ۲، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چ چهارم.
- (۱۳۶۱). *صحیفه نور*، ج ۱۱، ۷، ۶، ۵، ۴، ۱، ۲۰، ۲۱، تهران، انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد، چ اول.
- (۱۳۸۱). *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چ دوازدهم.
- مشکینی، علی. (۱۳۷۴). *اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها*، قم، الهادی، چ ششم.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۶). *امامت و رهبری*، قم، صدرا، چ دوم.
- معرفت، محمدهادی. (۱۳۷۷). *ولایت فقیه*، ج ۱، قم، التمهید، چ اول.
- مغربی، محمد بن نعمان. (۱۳۷۷). *دعائم الاسلام*، ج ۱، قم، اسماعیلان، چ اول.
- منتظری، حسینعلی. (۱۴۰۹). *دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامی*، ج ۱، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، چ دوم.
- (۱۳۶۹). *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، ج ۲، قم، نشر تفکر، چ اول.
- مؤمن قمی، محمد. (۱۴۱۵). *کلمات سدیدیه فی مسائل جدیدیه*، قم، موسسه نشر اسلامی، چ اول.
- (۱۴۳۲). *الولایه الالهیه الاسلامیه*، ج ۳، قم، موسسه نشر اسلامی، چ سوم.
- نجفی، محمدحسن. (۱۹۸۱). *جواهرالکلام*، ج ۲، ۲۱، ۲۸، بیروت، دار احیاء تراث عربی، چ هفتم.
- نراقی، مولی احمد. (بی تا). *عوائد الایام*، مندرج در کتاب رسائل فی ولایه الفقیه، قم، بوستان کتاب، چ اول.
- هاشمی، سید محمد. (۱۳۷۴). *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، ج ۲، قم، مجتمع آموزش عالی قم، چ دوم.
- یزدی، محمد. (۱۳۶۹). *مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی*، ج ۳، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس، اداره تبلیغات.